

## ذکر و فکر

### تفکر حقیقی چیست؟

گفت‌وگو با دکتر محمدرجیبی

#### اشاره

آنچه در ذیل می‌آید ادامه‌ی گفت‌وگویی است که بخش اول آن در شماره‌ی قبل با عنوان «راکب و مرکوب» از نظر خوانندگان گذشت. در آنجا به بحث از مراتب تفکر و توضیح تفصیلی مبنای تمامی گونه‌های تفکر که در قرآن آمده است و نیز چگونگی تقدم ذکر بر فکر، پرداخته شد. در این قسمت ضمن ارائه‌ی توضیحات بیشتر پیرامون تقدم ذکر بر فکر، به مخرب‌های مسیر «وصول به ذکر الرحمن» می‌پردازیم. در ضمن، بحث مربوط به دعای تحویل سال که به نوعی عصاره‌ی بحث ارائه شده راجع به فکر و ذکر بود در شماره‌ی قبل آمد که مرور مجدد آن را به خوانندگان توصیه می‌کنیم.

با توجه به اشاراتی که تاکنون داشتید لطفاً بفرمایید که چگونه ممکن است بر اساس اصولی مشترک و قواعدی یکسان، دستکم در علم جدید که با محک «تجربه» سنجیده می‌شود، به نتایج متضاد رسید؟

هنگامی که ما در پیشرفته‌ترین علوم جدید یعنی فیزیک - که علاوه بر منطقی بودن، دارای دقت و زبان ریاضی هم هست و با اصالت دادن به «تجربه» نیز از اعتبار «واقعی» برخوردار است - مثلاً در خصوص نحوه‌ی انتشار نور، با فرضیات منطقی بیان شده در قالب فرمول ریاضی و از آن مهم‌تر، آزموده شده در تجربه و به صورت «قانون» درآمده‌ی متضاد و متعارض روبرو هستیم، چگونه می‌توانیم میان علوم انسانی و فلسفه‌های ضد و نقیض جدید و قدیم - که به لحاظ دقت و صحت غیر قابل مقایسه با فیزیک هستند - تنها به اتکای «منطق» دوری کنیم؛ در حالی که می‌دانیم صرفاً محصول پندار افراد و گروه‌های دارای خواست‌ها، گرایش‌ها و بینش‌های مختلفی بوده که هر کدام با التزام به منطق، دانسته یا ندانسته، به «کام» خود سخن گفته‌اند. این، طبیعت علوم انسانی، فلسفه، هنر، ادبیات و سایر معارف و دستاوردهای بشری است که علوم تدقیقی و تکنولوژی «ظاهراً» از این قاعده مستثنا هستند. [جدا از بینش و روش علم جدید که محصول نگاه کمی بشر پس از رنسانس به جهان و امور انسانی است و با علوم گذشته اختلاف اساسی دارد، در علوم تدقیقی امروزی مانند فیزیک نظری نیز که تا حدی با فلسفه آمیخته است، همین نوع اختلافات بینشی مثلاً در تئوری‌های نسبیتی و کوانتوم ظهور و بروز پیدا می‌کند. در تکنولوژی نیز آثار «فرهنگی» جوامع مختلف پدید آورنده‌ی آن، چنان مشهود



#### دو نگاه

وقتی مبدأ، «ذکر» واحدی باشد، خود به خود مقصد واحدی را نیز دربردارد؛ زیرا مبدأ، همواره مرتبه‌ی نازلی از مقصد است و در حقیقت، اجمالی مبهم است که در مقصد تفصیل و وضوح می‌یابد

می‌بخشد و نهایتاً هویت متعلق خواست مشخص - «اراده‌ی» وی را آشکار می‌سازد، امری «حضوری» و البته «رحمانی» است. در فرهنگ قرآن مجید، تنها انسان وارسته از آلودگی‌های ظاهری و باطنی است که می‌تواند واجد ذکر و بالطبع عقل سلیم و تفکر صحیح باشد. آن‌هایی که به آرایش جهل و جور و فساد گرفتارند، نیز کام و دل‌خواهی دارند که خاطر ایشان را به خود مشغول داشته است؛ اما مبنای این همه را نه ذکر، که «غفلت» از ذکر می‌شمارد و لذا آنان را «بیماردلان فاقد عقل و آگاهی» واقعی می‌داند؛ هر چند خود، دیگران را به سفاقت متهم می‌سازند.

از سوی دیگر، هر کس می‌تواند «آگاهانه» متعلقات اراده یا خواست مشخص خود را مورد مذاقه قرار دهد و با شناخت «علمی» خویش، درست‌ترین «روش»‌ها را برای نیل به هر امر دلخواه برگزیند؛ اما وقوف بر کمال مطلوب حقیقی یا «دل‌خواه کلی» او که در زیر انبوهی از خواهش‌های جزئی روزمره پنهان است، تنها با «خودآگاهی» یعنی با تعقل شایسته‌ی فلسفی امکان‌پذیر می‌گردد. سرانجام، دریافت «ماهیت کامش» یعنی نوع ذکر یا غفلتی که مختص به اوست، نیز با شهودی «دل‌آگاهانه» که ناشی از سلوک عرفانی یا توفیق موهبتی است، تحقق پیدا می‌کند. به همین ترتیب کام او قابلیت تغییر می‌یابد که البته این هم موقوف به توفیق الهی است و صرفاً تابع اراده‌ی انسان نیست.

#### شیطان در این میان چه نقش مخربی دارد؟

نکته‌ی مهم آن است که در صورت غفلت آدمی از چنین ذکر حضوری که کام انسان را شیرین و تفکر او را معطوف به حق می‌سازد، خواست و تفکر اصیل انسان، محجوب و غایب می‌شود و شیطان با استفاده از تلخ‌کامی وی، بر خواست و فکر او جهتی «شیطانی» و باطل می‌بخشد؛ لذا آن‌چه قرآن مجید به‌عنوان مقصد خود اعلام نموده، آن است که به جای پرداختن صرف به اصلاح روش تفکر و یا بحث درباره‌ی اعتبار نتایج حاصله از هر نحوه‌ی تفکر، با اولویت و فوریت به اصلاح دل‌ها بپردازد. یعنی ذکر و دل‌خواه شایسته‌ای را به انسان مستعد انواع تفکر و معرفت یقینی ارائه کند.

است که وجه تمایز آشکار مثلاً تکنولوژی‌های روسی، آلمانی، آمریکایی و... با یک‌دیگر، زبان‌زد خاص و عام است.].

پس به این زودی‌ها نمی‌توانیم منتظر وحدت نظر در مسائل فلسفی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باشیم؟ از آنجا که هر کدام از قائلان به جریان‌های گوناگون فکری، چه اعتقادی و نظری و چه سیاسی و عملی محض، خاطر خواه اموری متفاوت از دیگری هستند، مبادی و مسیرهای تفکر آن‌ها و به تبع، «نتایج» حاصله‌ی هر کدام نیز تفاوت می‌یابد. از این رو غریب نیست که از گذشته تا حال، اعضا و گروه‌های مشترک العقیده‌ای، خود و تفکر خود را منطقی و از آن مهم‌تر، دارای مبانی و غایات مشترک با سایر اعضا مجموعه می‌شمارند؛ در حالی که در سمت و سوی متنافری از یکدیگر حرکت می‌کنند. هم‌چنین است وضع داخلی سایر حوزه‌های تفکر، از نوع اشراقی و حضوری که ضرورتاً هماهنگ و هم‌سو نیستند و حتی گاه متعارض و متباین می‌نمایند.

این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن مجید گویای چنین حقیقتی است «وَلِكُلِّ وُجْهٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا» (هر فرد یا گروهی سمت و سویی - خاص - دارد که در همان سو حرکت می‌کند) و یا این آیه‌ی شریفه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (بگو هر فرد یا گروه بر اساس «شاکله»ی خود عمل می‌کند). شاکله را برخی به «ما فی الضمیر» هر فرد یا گروهی تعبیر کرده‌اند. یعنی مجموع آن چیزی که «شخصیت» انسان را تشکیل می‌دهد و نهایتاً مؤدی به «نیت» او می‌گردد. به همین لحاظ است که ما «الاعمال بالنیات» (کارها مبتنی بر نیت‌ها هستند) نیز داریم؛ یعنی هر کاری با توجه به نیتی که مبدأ و منتهای آن را تعیین می‌کند، سنجیده می‌شود.

آیا می‌توانیم دستکم به بنیاد تفکر و خواست‌های خودمان پی ببریم؟ یا می‌توانیم ذکر خود را ارتقا ببخشیم و ساحت دیگری از تفکر را آغاز کنیم؟ ذکر، یعنی آن‌چه «کام» انسان را جهت می‌دهد و ماهیت «دل‌خواه» یا کمال مطلوب او را تعیین می‌کند و به «گرایش» او تشخیص

«و من یَعِشُ عن ذکر الرحمن نُقِیضْ له شیطانا فَهُوَ له قرینٌ» هر کس که از یاد خداوند رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم تا همواره همراهش گردد. «...الذین آمنوا و تطمئنن قلوبهم بذكر الله. ألا بذكر الله تطمئنن القلوب. الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب»...کسانی (هستند) که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان با یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باشید که تنها دل‌ها به ذکر خدا آرام می‌یابد. کسانی که ایمان آورده‌اند و کردار شایسته -ی ایمان- می‌ورزند، گوارا باد بر ایشان زندگی و سرانجام نیک و زیبا.

### ☀️ مگر قرآن مجید داعیه‌ی ایجاد وحدت‌ی مطلوب و فراگیر در میان انسان‌ها را ندارد؟ پس چه طریقه‌ای برای وصول به آن را پیشنهاد می‌کند؟

بله، چنین داعیه‌ای دارد و بی‌جهت نیست که نام قرآن مجید همچون دیگر کتب آسمانی در بسیاری از آیات، «ذکر» عنوان شده است. بدین معنا، کل قرآن چیزی جز بالاترین ذکر برای انسانی که بالقوه شایستگی اشرف مخلوقات بودن را داراست، نیست و بدیهی است که تفکری که با چنین ذکر الهی آغاز شود، در زمره‌ی هر یک از انواع حصولی یا حضوری که باشد، راه به سوی «خیر» می‌برد. از این رو در دنباله‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «و هر فرد یا گروهی سمت و سویی -خاص- دارد که در همان سو حرکت می‌کند» بلافاصله این جمله‌ی امری آمده است: «فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (پس در نیکی‌های زیبایی‌ها از یکدیگر پیشی بگیرید). بدیهی است که اگر مبادی و مبانی مشترک و هم‌سان فکری برای افراد و گروه‌ها وجود نداشته باشد، مسیرهای متفاوت آن‌ها، به یک نقطه -خیر- منتهی نمی‌شود. اما چنانچه همانند یک کره، نقطه‌ای را مبدأ یا قطب حرکت‌های دایره‌وار مختلفی قرار دهیم، بی‌شک علی‌رغم تفاوت‌های زاویه‌ای زیاد، آن‌ها در نقطه‌ی واحدی که قطب قریبه باشد، با یکدیگر تلاقی خواهند کرد. به عبارت صریح‌تر، وقتی مبدأ، «ذکر» واحدی باشد، خود به خود مقصد واحدی را نیز دربردارد؛ زیرا مبدأ، همواره مرتبه‌ی نازلی از مقصد است و در حقیقت، اجمالی مبهم است که در مقصد تفصیل و وضوح می‌یابد.

«هم‌دلی از هم‌زبانی خوش‌تر است» دقیقاً اشاره به چنین معنایی دارد که هر چند ما به زبان‌های گوناگون و نامفهوم برای یکدیگر، سخن بگوییم؛ ولی چنانچه «دل‌خواه» و گرایش‌مان یکی باشد، نقطه‌ی آغازین و پایانی مشترک خواهیم داشت؛ و برعکس، اگر به زبان واحد و حتی با عبارات مشترک سخن بگوییم اما «هم‌دلی» نداشته باشیم، هر چه بیشتر از یکدیگر دور می‌شویم.

حال به این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن مجید بنگرید که چگونه با بیان تمثیلی، انواع ذکر و فکر را به حالت‌های فیزیکی مختلف انسان تشبیه کرده و تقدم ذکر بر فکر و نیز نتیجه‌ی آن را که گرایش به «حقیقت» -قرب به ساحت حق متعال- است، به زیبایی هر چه تمام‌تر بیان فرموده است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» به راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، حتماً نشانه‌هایی برای «صاحب‌دلان» هست؛ همان‌هایی که «ذکر» خداوند را در حالی که ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده‌اند در دل دارند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین «تفکر» می‌کنند [و می‌گویند]: پروردگار ما، تو این جهان هستی را باطل نیافریده‌ای، پس ما را از آتش [بطلان] مصون نگاه دار. بدین ترتیب، ذکر، مبنای فکر سلیم است و در هر مرتبه‌ای

که باشد، منجر به نتیجه‌ای می‌شود که «حقیقی» است و از بیماری غفلت و «بطلان» به دور است. بیهوده نیست که خداوند کریم از قرآن به‌عنوان «شفای دل‌ها (ی بیمار)» و «راه‌نمای انسان یاد کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» آی آی مردم! به راستی که از جانب پروردگار شما، پندی آمده است و درمانی برای آن‌چه در سینه‌ها دارید؛ و هدایت و رحمتی برای گروندگان. در آیات متعددی نیز از غفلت خودخواسته، به بیماری رو به وخامت «دل» تعبیر شده است: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»؛ در دل‌هایشان بیماری‌ای است که خداوند -بنا بر سنت آفرینش- بر آن بیماری می‌افزاید.

### ☀️ همچنین می‌فرماید «وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و کافران -به تفسیر- می‌گویند خداوند از این داستان چه اراده کرده است؟!

بله؛ اما از این نکته که خداوند «بیمار‌دلان» را از «کافران» جدا نموده است چنین دریافت می‌شود که به مسلمان‌نمایی اشاره دارد که دل‌خواه واقعی‌شان خداوند نیست ولی در عمل، به آن‌چه ایمان و اعتقاد ندارند، تظاهر می‌کنند. این‌گونه افراد، که البته غافل از نفاق خویش هستند، خودخواهانه روش و کردار فسادانگیز خود را «اصلاح‌گری» می‌شمارند و با اعتماد بی‌جا به‌درستی فکر خود، به ناشایست بودن امر دل‌خواه خویش آگاهی نمی‌یابند «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ» و هنگامی که به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما اصلاح‌گرانیم. به هوش باشید که همین‌ها ایند که فساد - تباهی - می‌کنند ولی آگاهی ندارند.

در سطحی فرورتر از اینان، گروهی قرار دارند که ذکر الهی خود را فروهسته‌اند و برای منافع سطحی و زودگذر، «آگاهانه» خاک را بر افلاک ترجیح داده‌اند. اینان، دین‌فروشان هستند که علی‌رغم آشکار شدن نشانه‌های خداوند بر ایشان، به ثروت و قدرت و شهرت و شهوت دنیای فانی دل بسته‌اند و «عهد» خود با خالق دنیا و آخرت را شکسته و ذکر او را از دل برده‌اند؛ ولی باحفظ ظاهر موجه خداپرستانه، عملاً مطیع «هوای نفس» خود هستند. فریب‌کاری آگاهانه‌ی ایشان تا بدان حد است که به جای این‌که در پی شیطان روانه شوند، شیطان رحیم به دنبال آن‌ها حرکت می‌کند: «واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آياتنا، فانسلسخ منها، فاتبعه الشیطان؛ فکان من الغاوین. ولو شننا لرفعناه بها، ولکنه أخذ الی الأرض و اتبع هواه...» و برای ایشان گزارش آن مردی را بخوان که از آیات خود به او داده بودیم و او کاملاً از آن آیات دور شد. پس شیطان به دنبال او افتاد که او از فریفتگان بود. و اگر می‌خواستیم، او را به واسطه‌ی همان آیات فرا می‌بردیم، ولی او به جانب زمین ماندگار شد و «هوای» خود را پیروی کرد....

### ☀️ آیا می‌توان تصور کرد که فردی با دانش دینی، صرفاً با تبعیت از هوای نفس خود، به جایی برسد که شیطان را درس بدهد؟!

قرآن مجید تأکید می‌ورزد که خداپرستی صوری این فریب‌کاران آگاه، در حقیقت جز «هوای پرستی» نیست و آنچه ظاهراً از «دانش» دیروز خویش می‌گویند، فاقد «بینش» و روح و معناست؛ زیرا گوش ایشان دیگر نویزهای سروش الهی نیست و دل‌هایشان از ذکر و خاطر پروردگار تهی است؛ و در نتیجه، بر

**دو نگاه**

مهم‌تر از نوع و روش تفکر، امری است که از دیدگاه یونانی مغفول مانده، اما به تفکر، معنا و نوع و جهت خاص اعطا می‌کند و در قرآن مجید به‌عنوان «تذکر» مورد تأکید قرار گرفته است. به عبارت دیگر، امری ورای «فکر» وجود دارد که در قرآن از آن به «ذکر» یاد می‌شود

افق بصیرت‌شان پرده‌ای است که هرگز راه درست را نمی‌بینند: «أفرأیت من اتخذ إلهه هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه؟ فمن ینهیدیه من بعدالله؟ أفلا تذکرون؟»<sup>۳</sup> آیا دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش ساخته بود و خداوند (نیز) او را به رغم دانشی (که داشته) گمراه ساخته و بر گوش و دلش مهر نهاده و بر بینش او پرده‌ای قرار داده است؟ بنابراین، چه کسی پس از خداوند او را «راهنمایی» خواهد کرد؟ آیا «تذکر» نمی‌یابید؟

**به‌عنوان نتیجه‌ی این بحث، در چند جمله، چه می‌فرمایید؟**

از چنین مقدمه‌ی نه چندان کافی، می‌توان نتیجه گرفت که اساس اختلافات فکری و به تبع آن، برخورد‌های داخلی -گناه خونین- بین اعضای گروه‌های سیاسی، عقیدتی و حتی خویشاوند، در گذشته و حال و آینده، برخلاف آموزه‌های فلاسفه، صرفاً ناشی از اختلاف مبانی و یا روش تفکر آن‌ها نیست -که ای بسا کلیه‌ی افراد از یک مبنا و روش فکری واحدی پیروی کنند- بلکه ناشی از نوع فقدان ذکر است که خواطر متضادی را برای هر کدام مبانی تلقیات متفاوت قرار داده و عملاً دل‌خواه هر کس را با دیگری متباین ساخته است. لذا جای تعجب نیست که حتی امروز در یک جامعه‌ی مثلاً پیشرفته -با داشتن امکانات علمی و اطلاعاتی فراوان- نیز، هرگاه که دل‌های آن‌ها در مسیر حق با یکدیگر متحد نباشد، شاهد تداوم اختلافات نظری و عملی هستیم «تَحَسَّبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ»<sup>۱۴</sup> شما آن‌ها را متحد می‌انگارید در حالی که دل‌هایشان از یکدیگر پراکنده است. متحد جان‌های شیران خداست جان گرگان و سگان از هم جداست

**بار دیگر به آغاز گفت‌وگو برگردیم. شما تأکید داشتید که با ظهور مسیحیت و اسلام، جریان‌های جدیدی در تفکر ایجاد شد. آیا فلسفه‌ی اسلامی تبلور این جریان نبود؟ به‌طور کلی تفاوت تفکر ملهم از قرآن را با آنچه تفکر فلسفی می‌دانیم، عمدتاً در چه مواردی می‌دانید؟**

غیر از «سنت‌گرایان» که قائل به «حکمت جاویدان» هستند، هیچ فیلسوف مسلمانی ادعا ندارد که فلسفه‌ی او همان «حکمت قرآنی» است که بر اساس «وحی» قوام یافته است؛ بلکه آن‌ها معتقد بودند که توانسته‌اند تضاد بین تفکر غیر دینی یونانی و تفکر مسلمانی دوران خود را حل کنند. اما جریان متفاوتی که ادیان مسیحیت و اسلام در دوره‌ی حاکمیت تفکر متافیزیکی یونان پدید آوردند، بر این اساس استوار بود که:

- ۱- عقل انسان به تنهایی نمی‌تواند کاشف حقایق هستی باشد تا چه رسد به این که «حقیقت مطلق» را دریابد. از این‌رو امداد و الهام غیبی لازم است تا انسان را از «ظواهر» اشیاء و امور به «باطن» آن‌ها سوق دهد و گرنه «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون»<sup>۱۵</sup> ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند و هم آنان هستند که از جهان دیگر بی‌خبر می‌مانند.
- ۲- این امداد و الهام، با سلوک در طریقت دین -«تقوا»- میسر می‌شود که عین تمسک کامل به شریعت و حتی فراتر از واجبات و محرمات آن، شامل مندوبات و مکروهات و به‌علاوه، تحفظ در برابر بسیاری از مباحات است.
- ۳- نحوه‌ی تفکر حصولی هرگز اصالتاً تحقق ندارد، بلکه

همواره مبتنی بر دریافتی حضوری است که اساس هر نوع درک و معرفت است.

۴- تنها نحوه‌ی تفکر، تفکر حصولی -استدلالی- نیست که اوج آن به فلسفه منتهی می‌شود؛ بلکه بشر با انواع تفکر حضوری -قلبی- و همچنین مراتب مختلف تفکر الهامی نیز سر و کار دارد.

۵- مهم‌تر از نوع و روش تفکر، امری است که از دیدگاه یونانی مغفول مانده، اما به تفکر، معنا و نوع و جهت خاص اعطا می‌کند و در قرآن مجید به‌عنوان «تذکر» مورد تأکید قرار گرفته است. به عبارت دیگر، امری وای «فکر» وجود دارد که در قرآن از آن به «ذکر» یاد می‌شود.

۶- هر چیزی در این عالم و اصولاً کل جهان ظاهر و واقعی -«عالم شهادت»-، دارای باطن و حقیقتی است که «عالم غیب» آن‌ها است.

۷- هم ظاهر و هم باطن جهان هستی دارای «مراتب»ی بی‌شمار است که هر مرتبه، جلوه‌ای از «حقیقت مطلق» متجلی در اول و آخر و ظاهر و باطن اجزاء عوالم غیب و شهادت است و تا حدی تناسب با مراتب مختلف ادراک آدمی -اعم از حصولی و حضوری- دارد.

۸- تفکر «حقیقی» انسان که مؤدی به کشف «حقایق» -معانی- اشیاء و امور می‌شود و نهایتاً راه به حقیقت مطلق -البته «به قدر طاقت بشری»- می‌برد، چیزی جز «هدایت» الهی نیست که به تناسب مرتبه‌ی کمال هر کس به او اعطا می‌شود: «و لا یحیطون بشئی من علمه الا بما شاء»<sup>۱۶</sup>؛ و به چیزی از علم او -خداوند- وقوف نمی‌یابند مگر به اندازه‌ای که او خواسته باشد. «سبح اسم ربک الأعلى؛ الذی خلق فسوٰی، والذی قدر فهدی»<sup>۱۷</sup>؛ نام پروردگار والامرتبهات را تسبیح کن؛ همو که آفرید و سپس پردازش کرد، و همو که اندازه گرفت و سپس هدایت کرد. «والله یقول الحق و هو ینهید السبیل»<sup>۱۸</sup>؛ و خداوند است که حقیقت را می‌گوید و اوست که به راه درست هدایت می‌کند.

۹- هر نوع دریافتی جز این، در حیطه‌ی «مفاهیم»ی است که هرچند برای اذهان متعارف مقبول واقع می‌شوند، ولی -چنان که اشاره شد- حتی در صورت انطباق با تجربیات حسی نیز افاده‌ی قطعیت و یقین نمی‌کنند؛ زیرا وجود آراء و داده‌های متناقض عقلی و تجربی مؤید تعارض آن‌ها با «حقیقت» یا «نفس الامر» است. از این‌رو امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «کلما میز تموه بأوهامکم فی أدق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود إلیکم»<sup>۱۹</sup>؛ آنچه را که شما با اوهام خودتان در باریک‌ترین معانی مشخص می‌سازید همچون خود شما از هیچ بوجود آمده و ساختگی است که به سوی شما باز می‌گردد.

۱۰- تفکر دینی، نوع دیگری از مواجهه‌ی با هستی را ارائه می‌دهد که خود به خود نوع دیگری از دیدن و شنیدن و دریافتن را متضمن است و منتهی به «حکمت»ی می‌شود که هم «احکام یقینی» حقیقی را در بردارد و هم «احکام عملی» نفس‌الامری را. بدین جهت، در برابر فلسفه‌ی مفهومی و علوم واقعی دیروزی و امروزی، حکمت معنوی و علوم حقیقی پریروزی دینی قرار می‌گیرد.

۱۱- این درآمد نیز خود دارای مراتبی است که در قرآن مجید از آن‌ها به «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین» یاد شده است. هر کدام از این انحاء معرفت یقینی نیز جایگاه خاص خود را دارد و بر مدارج مختلفی از معرفت شهودی دلالت می‌کند (تفصیل این مطالب باشد برای وقتی دیگر).

۱۲- طی این طریق جز با تعلیم و دست‌گیری و راهبری -ولایت- اولیای الهی که «انسان کامل» و سالک واصل و عارف عصر خویش‌اند، میسر نمی‌شود.

**دو نگاه**

«هم‌دلی از هم‌زبانی خوش‌تر است» دقیقاً اشاره به چنین معنایی دارد که هر چند ما به زبان‌های گوناگون و نامفهوم برای یکدیگر، سخن بگوییم؛ ولی چنان‌چه «دل‌خواه» و گرایش‌مان یکی باشد، نقطه‌ی آغازین و پایانی مشترک خواهیم داشت



**پدیده‌ی نو شوست**

- ۱- بقره / ۱۴۸
- ۲- اسراء / ۸۴
- ۳- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) / وسائل الشیعه ج ۱
- ۴- زخرف / ۳۶
- ۵- رعد / ۲۸ و ۲۹
- ۶- بقره / ۱۴۸
- ۷- آل عمران / ۱۹۰ و ۱۹۱
- ۸- یونس / ۵۷
- ۹- بقره / ۱۰
- ۱۰- مدثر / ۳۱
- ۱۱- بقره / ۱۱ و ۱۲
- ۱۲- اعراف / ۱۷۵
- ۱۳- جاثیه / ۲۳
- ۱۴- حشر / ۱۴
- ۱۵- روم / ۷
- ۱۶- بقره / ۲۵۵
- ۱۷- اعلی / ۳ و ۲
- ۱۸- احزاب / ۴
- ۱۹- بحار الأنوار / ج ۶۶، ص: ۲۹۳